

هنر حدیث آرزومندی و داستان مهجوری و مشتاقی روح آدمی است و مذهب تسلانی است برای ارواح آرزومند و ستاره امیدی است در آسمان زندگی مهجوران و مشتاقانی که در این جهان ستاره‌ای ندارند.

در اینکه کلیه ادیان دارای جنبه‌های روحی و ایده‌آلی هستند و داستان ماده و جسم را فروگذارده‌اند تا حدیث روح را از سر بگیرند جای شکی نیست. تسلانی که مذهب بشر هدیه میکند و سروسامان و نظم اخلاقی که بزندگی اومی بخشد بجای خود مهم است. اما از آن مهمتر خواب و خیال و رؤیائی است که دین و ایمان بشر ارزانی میدارد و همین رؤیا است که بشر را و امیدارد تا با زندگی بسازد و بامید رستگاری عقبی و جاودانی روح و باز پیوستن به درگذشتگان عزیز درد نفس ماده و زندان تن و رنج زیست این جهان را ایوب وار تحمل کند. اما مذهب برای تبلیغ و انتشار خود هیچگاه حربه‌ای ظریف‌تر و وسیله‌ای مؤثرتر از هنر نیافته است و همچنین برای تجسم جنبه ایده‌آلی و روحی خود جز آنکه به هنر توسل بجوید گزیری نداشته است. هنرنیز که همچون مذهب فرزند روح آدمی است و جز داستان هیجانهای روحی و شوق‌ها و دردها و امیدها سرگذشتی در آستین ندارد و تار و پود آن را رؤیا و خواب و خیال بهم می‌بافد.

اما اگر کلیه ادیان در ابتدای ظهور خود از هنرها اعراض کرده‌اند از جهت بی‌نیازی مذهب از هنر نبوده است. بلکه این اعراض در حقیقت اعتراضی بوده است بآئین قدیمی که دین جدید ناسخ آن بوده و چون هر مذهبی مذهب پیشین را نسخ کرده است ناگزیر وسیله تجسم ایده‌آل قدیم، یعنی هنر قدیم را نیز انکار کرده است. اما چندی برنیامده است که هردین و آئین نوی از هنر خود کاسته و با هنرها از در آشتی درآمدند. نهایت آنکه طبق اعتقاد و سلیقه خود تاثرات و تصوراتی را در هنر موجب گردیده است. دعوی هنر و مذهب در ابتدا همواره دعوائی ظاهری و خالی از عمق بوده است. مخصوصاً وقتی توجه بمقام و الای این پدیده محرک بکنیم که غالباً صورت معجز پیامبران را بخود گرفته است. آنگاه که بشر جز سحر و جادو و وسیله‌ای برای رام کردن نیروهای طبیعی نمیشناخت از رقص و موسیقی مدد میگرفت و هنوز هم هستند قبایل و ملت‌هایی که جادوگران قبیله را از سر تحسین و اعجاب و ارعاب می‌نگرند و با ساز و دهل بمبارزه با ارواح پلید برمی‌خیزند. بشر بت پرست بت میساخت و آنچه را که در دل میپرستید صورت تجسم میداد. در دوران خدایان پرستی یونانیان

باستان معابد خود را با مجسمه‌های خدایان تزئین کردند. اساس خدایان سازی تجسم اعتقاد و ایده‌آل مذهبی یونانیان بود. پیروان بودا مجسمه‌های یک مرد برتر - یک فوق انسان را ساختند و کوشش کردند که در لبخند مرموز او آزادی از دل‌تنگی‌های آب و گل و آزادی از درد و بیم و هراس زندگی و خوش آمد و اشتیاق نسبت به مرگ نفس را تعبیه کنند. بی‌پوششی و برهنگی در مجسمه‌های یونانی‌نشان میل بزندگی و جوانی و سلامتی و روح قهرمانی و ورزشکاری بود. اما کمی پوشش یانیمه لختی در مجسمه‌هایی که از بودا ساختند و پرداختند نشان رستن از بندهای ماده و قیود مادی بود. همه این هیاکل مظهر روحانیتی بود. همه ایده‌آلی بود که در سنگ تجلی یافته بود. همه نشانی بود از رابطه ناگسستی هنر و مذهب و نیاز دومی باولی.

آنگاه نوبت به مسیحیت رسید تا معماری و نقاشی و مجسمه سازی و افسانه و شعر و نمایش را بسته آورد. در اینجا نیز ابتدا اعتراض بود و انکار. آباء دین مسیح شعر را دود و باد شمرند و مجسمه سازی را هنر شیطان. زیرا مجسمه سازی هنری بود که خدایان یونانی را جاوید کرده بود. اما صورت ایده‌آلی که از عیسی مسیح در قرن چهارم میلادی ساختند بی‌شبهت به آپولو نبود. زیرا رستاخیز عیسی تمثیلی بهتر از برآمدن آفتاب نیافت و آپولو خدای نور و روشنائی بود. آنگاه کلیساها ساخته شد و تمام وقایع و حوادث مذکور در انجیل و قهرمانان و قدیسان دیانت مسیح مانند فیلم صامتی بوسیله فرسک و نقاشی بردیوارها و سقف‌های کلیساها منعکس گردید و کتب مقدس عهد عتیق و عهد جدید از بزرگترین منابع آثار هنرمندان گردید. «میکل‌آنژ» نابغه بزرگ هنر مجسمه سازی و نقاشی با انجیل روی آورد. شاید از نظر ایمان و باشاید از آن نظر که قهرمانهای انجیل همه برتر از انسان عادی بودند و او اعتقاد بیک تشریح (آنانومی) فوق انسانی داشت - اعتقاد بدادوی داشت که در جثه کودکی با قلماسنگی غولی را از پای دریاورد.

بنظر می‌آید که بشر تا صورت مجسمی از ایده‌آلی که بان معتقد است نداشته باشد؛ آرامش نمی‌پذیرد. و غیر از هنر چه وسیله‌ای برای تجسم روح و ایده‌آل در ماده وجود دارد؟ گذشته از بدن آدمی که خانه روح است هنر شایسته‌ترین و دلکش‌ترین لباسی است که بر قامت روح دوخته‌اند. و روح در لباس هنر درست بنگاهی می‌ماند که در چشم زیبایی بدرخشد. روح آن نگاه است و هنر آن چشم زیبا.

اما انکار مذهب اسلام نسبت به هنر شدیدتر بوده است. شاید از آن جهت که توحید کامل اسلامی نیاز و امکائی برای تجسم نداشت و فلسفه تمام و کامل دیانت

اسلام خود محرکی قوی برای جلب مؤمنان بود. متأسفانه این انکار و طرد تأثیری دیرپای در هنر ممالک اسلامی کرد. حرمت موسیقی در اسلام موجب راندن درس عملی آن از برنامه مدارس کشورهای اسلامی گردید. منع صورت سازی و هیكل تراشی باعث شد که در مساجد اسلامی تنها بنفش و طرح و گردش خطوط بر کاشیها اکتفا بشود. اما هنر باز راه خود را گشود و پنهان و آشکارا تجلی کرد زیرا تنها حامی و ملهم هنر مذهب نیست و روح و اندیشه آدمی بهر صورت تجلی خواهد کرد و آوای دل هرگز خاموشی نمی پذیرد. در معماری مساجد و گنبد ها و گلدسته ها - در شمایل سازی - در صنعت منحصر بفرد ضریح سازی که گوشه ای از معماری است و در خاتم سازی در تذهیب کتابها و قرآنها - در آواز خوش مؤذنان و مناجات گویان - در تجوید و علم تلاوت قرآن و در بسیاری از مظاهر دیگر مذهب اسلام جای پای هنرها بچشم می آید. در یک مطلب شک نداریم و آن این است که هنر و مذهب در ریشه و اصل با هم مشابهند و بطور کلی قرن مذهب همیشه قرن بزرگ هنر بوده است زیرا در این چنین قرنی بی تردید دنیای روح و ایده آل بر جهان مادی برتری می یابد و مردم با اشتیاقی تمام بدستان روح گوش میدهند و نیز میدانیم که این دو فرزند توامان روح آدمی با هم رابطه نزدیک دارند و در هم تأثیر میکنند و از یکدیگر مایه میگیرند. اما هنر و مذهب یک تباین اساسی نیز دارند و آن این است که مذهب مقید است و تغییر ناپذیر و هنر دائماً در تغییر است و در تحول. مذهب بمعبد و دیر و کیش نیازمند است و هنر نه گرفتار عجب خانقاهی است و نه در بند تعصب و خامی.

هنر و مذهب هر دو بروح آدمی مربوطند و هر دو از نیروی معنوی و ادراک روحی بشر سرچشمه میگیرند. و بعلاوه این روح آدمی است که از هر دو لذت می برد. آدم مذهبی باشیاء جهان از نظر فوائد و نتایج مادی آن نمی نگرد و اگر مؤمنی است صادق، جهان و اشیاء در آن را از نظر ارتباطی که بحق و بحقیقت دارند مینگرد و همه هستی را آیتی از آیات الهی می بیند. دلباخته ای نیز که هنر مذهب اوست جز این ایمانی ندارد. مذهب یکنوع بیان احساس فردی نسبت بحقیقت جهان و اشیاء است و هنر نیز جز این نیست. اما مذهب در برابر گناه و فساد و شیطان ابرو درهم میکشد و پیروان و مریدان خود را بنار جحیم میهراساند و هنر گناه و بیگناهی را یکسان مینگرد و کاری بخیر و شر ندارد و حتی اگر خدایش براند بابلیس روی می آورد.

و اما در عهد ماد استان روح کهنه و افسانه گشته است. مردم زمان ما غرق در عمل و عکس العملهای مادی، از آسمان چهارم که سهل است از هفت آسمان نیز در گذشته اند. دود و دم و غریو ماشین آوای ظریف قلوب را خاموش

کرده است. مذهب جدید مادی ایده آل و رؤیائی ندارد که برای تجسم آن نیازی بهتر داشته باشد. و بیهوده نیست که هنر مجرد (آبستره) و قطع طولی و عرضی سطوح و مکعبات بهترین ره آورد دوران ما است.

فلاسفه عهد ما کوشش دارند تا بنا بقبولانند که هنر و مذهب و سیاست و اخلاق همه مولود نیازهای مادی بشوند و هدف آنها این است که زندگی ما را بهتر و طولانی تر و سعادت مند تر سازند. مادیون هنر را وسیله ای میدانند برای زیستی مطبوع تر و هم برای آنکه نارو بود هستی ما را آنچنان بهم بیافند که متوجه درد آن نشویم. و وقتی هنر را سیاست می آیند آنرا وسیله ای می شمارند که زندگی و سطح معلومات مردم را پیش ببرد و با هدفهای خاصی را ارضاکند و همین فلاسفه مادی هستند که میکوشند مذهب را خوراک عوام و وسیله تخدیر روح بشر بدانند و از مذهب بعنوان افیون روح آدمی نام ببرند. غافل از اینکه همین مذهب لااقل بنا رؤیا و امید میبخشد تا بار زندگی را بالبخند تحمل کنیم. مادیون سیاست و اخلاق را تنها وسیله ای میدانند برای نظم و نسق و انضباط اجتماع و برای اخلاق هدفی جز این نمی شناسند که زحمت ساختمان زندانها و سازمانهای پلیسی و جنائی را کم کند. اما در واقع مطلب باین سادگی نیست. هم اخلاق و هم سیاست و هم مذهب و مخصوصاً هنر گذشته از آنکه دارای جنبه های علمی و مادی هستند و واقعاً زندگی آدمی را آسوده تر و منظم تر و شیرین تر میسازند دارای جنبه قوی ایده آلی و روحی نیز هستند. خاصه هنر که غالباً بخاطر هیجانهای روحی و عواطف بی شائبه و احساسات بی غل و غش بی هیچ قصد تظاهر یا سود بخشی یا راهبری و یا تخدیر بوجود آمده است.

و همین است که باز در همین دوران ما هنر از خلال دود و دم و ناله و فریاد ماشین نیز ایده آلی جسته است و همین ایده آل است که گیاه هنر را از پژمردن باز میدارد. مذهب جدید هنر مند دوران ما مذهب انسانیت و بشر دوستی است. همدردی با این آدمی که شتاب و فرسودگی محصول زندگی ماشینی، پشت او را خم کرده است، ایده آل بزرگ هنر زمان ما است. همدردی با این انسان بیگانه ای که در برابر عظمت ماشین خود را کوچک و حقیر می بیند و تنهای تنه است و «درست مانند جزیره ای که آب آن را احاطه کرده است» از جزایر دیگر و از همدردان خویش دور مانده است - همدردی با این انسانی که ماشین بیسم با او جز درد غربت (نوستالژی) و بی کسی واضطراب چیزی نداده است و اگر جسم او را آسوده تر و راحت تر ساخته در عوض روح او را در تاریکی و تنهایی تازه ای رها کرده است - همدردی با این فرزند آدمی که در این گرداب تاریک غوطه میخورد و نگران نابودی و حشت آوری است که در انتظار اوست.